

هو العليم

تحقیقی از علامه سید محمد حسین حسینی
طهرانی پیرامون وحدت وجود

حضرت علامه حاج سید محمد حسین حسینی
طهرانی

روح مجرد، صفحه ۳۷۰

وحدت به معنی استقلال ذات حقّ تعالیّ شأنه در وجود است که با وجود این استقلال و عزّت ، هیچ موجود دیگری توان استقلال را نداشته و وجودش وجودی ظلّی و تبعی است ، همچون سایه شاخص که به دنبال آن می‌گردد. تمام موجودات وجودشان از حقّ است ؛ همه آیه و نماینده می‌باشند. بنابراین همه ظهورات او می‌باشند و تجلیّات ذات اقدس وی.

اما ظاهر از مظهر جدا نیست ، و متجلیّی از متجلیّی فیه انفکاک نمی‌تواند داشته باشد ؛ و گرنه دیگر ظهور و تجلیّی نیست ؛ آن وجودی است جدا و این وجودی است جدا. در این صورت عنوان مخلوق و ربط و رابطه برداشته می‌شود و تمام کائنات موالید خدا می‌گردند ، در حالی که او **(لَمْ يَلِدْ)**^۱ است.

عینیّت حقّ با اشیاء، عینیّت ذات بسیط ما لا اسم له و لا رسم له با اشیاء نیست ؛ زیرا آن قابل وصف نیست و این اشیاء به وصف می‌آیند. او تعین و حدّ ندارد ؛ اینها همگی محدود و متعیّن هستند.

^۱ صدر آیه ۳، از سوره ۱۱۲: التّوحید

عینیت به معنی عینیت علت با معلول ، و خالق با فعل ، و ظاهر با ظهور است. بدین معنی که: اگر فرض رفع حدود و تعینات شود ، دیگر غیر از وجود بخت و بسیط و مجرد چیز دیگری در میان نمی ماند و نمی تواند در میان بماند.

وحدت وجود به معنی تعلق و ربط حقیقی - نه اعتباری و توهمی و خیالی - همه موجودات است با خالقشان ، و در این صورت دیگر فرض زنگار استقلال در موجودات بی معنی می شود. همه با خدا مربوط اند ؛ بلکه ربط صرف می باشند. و خالق متعال که حقیقت وجود و أصل الجود و الوجود است با تمام اشیاء معیت دارد ؛ نه معیت ۱+۱ که این غلط است و عین شرک است ؛ بلکه فی المثل مانند معیت نفس ناطقه با بدن ، و معیت عقل و اراده با افعال صادره از انسان که تحقیقاً در مفهوم و مفاد و معنی یکی نیستند ؛ ولی از هم منفک و متمایز هم نمی باشند.

آیات داله بر وحدت وجود در قرآن کریم

عزیزم! مگر آیات قرآن را نمی خوانیم که: **وَ هُوَ**

مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ^۱ «او با شماست هر کجا که بوده

باشید!»؟

آیا این معیت، حقیقی است یا اعتباری و مجازی؟ اگر بگوئید: اعتباری است، در این صورت دیگر میان او و ما به هیچ وجه ربط و رابطه‌ای برقرار نمی‌شود، و هر ذره از ذرات عالم و هر موجود از ملک تا ملکوت جمعاً موجودات مستقله می‌گردند، و به تعداد آنها باید قائل به قدیم و ازل و ابد شویم، و گفتار نبی محترم حضرت یوسف علی نبینا و آله و علیه السلام به دو رفیق و مصاحب زندانی خود درباره ما صدق خواهد کرد، آنجا که گفت:

(يَا صَاحِبِي السِّجْنِ ءَأَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ)^۲

«ای دو همنشین زندانی من! آیا این ارباب و خدانمایان جدا جدا و پراکنده مورد پسند و اختیار است، یا خداوند واحد قهار؟! (که با عزت و استقلالش در وجود و با اسم قهاریتش که از لوازم وحدت اوست، دیگر ربی و اربابی و موجود جدا و

^۱ قسمتی از آیه ۴! از سوره ۵۷: الحديد

^۲ آیه ۳۹! از سوره ۱۲: يوسف

پراکنده و مستقّلی را بجای نگذاشته است ؛ و وحدت ذات اقدسش جمیع وحدتهای اعتباری و مجازی را سوزانده و این خس و خاشاکها را سر راه برداشته است.»

آیا ما هیچ در این آیه مبارکه قرآن فکر کرده‌ایم که :

﴿مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَ لَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَ لَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَ لَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا﴾^۱

«هیچگونه آهسته سخن گفتن و راز گفتن در میان سه نفر نیست مگر آن که خداوند چهارمین آنهاست، و در میان پنج نفر نیست مگر آن که او ششمین آنهاست: و پائین‌تر از این مقدار هم نیست و بیشتر از این مقدار هم نیست مگر آن که او با آنهاست هر کجا که باشند.»؟!

در این صورت این معیت خداوند با ما چگونه متصوّر است؟ اگر وی را از خودمان جدا و خودمان را از او جدا بدانیم، مثل دو رفیقی که با هم سفر

^۱ قسمتی از آیه ۷! از سوره ۵۸: المجادلة

می‌کنند و دو نفری که در کارِ شرکتِ معیت دارند ؛
در این صورت اینکه معیت واقعی نخواهد بود ؛ بلکه
معیت اعتباری و مجازی و دروغی است .

پس خدا با ما معیت حقیقی دارد، یعنی معیت
وجودی ؛ اما او همچون خورشید است و ما چون
شعاع، و یا بهتر به تعبیر قرآن همچون سایه . او
استقلال است و ما تبعیت . او عزیز است و ما ذلیل .
او حقیقت است و ما آیه و آئینه .

شما را به خدا سوگند! قرآن بهتر از این آیا
متصور است که بتواند معنی معیت را برای ما روشن
سازد؟!!

آیا در این کریمه شریفه فکر کرده‌ایم که :

﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ
شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾^۱

«اوست اوّل و آخر و ظاهر و باطن (ابتدای هر
چیز و انتهای هر چیز، و آشکارا در هر چیز و پنهان و
باطن هر چیز) و اوست که به هر چیز داناست .»؟!
ولیکن ادراک این معنی بالمشاهده و بالوجدان و

^۱ آیه ۳! از سوره ۵۷: الحديد

بالعیان کار هر کس نیست. این مقام توحید عالی است که واقعاً باید مسلمان به پایه‌ای برسد تا خدا را قلباً و سیراً واحد بنگرد، و تمامی موجودات را موجودات فانیه و مضمحلّه و مندکه و هیچ و بدون قدرت و حیات در برابر آن وجود عزیز و مستقلّ و قادر و حیّ ادراک کند.

در اینجاست که اهل توحید لب نمی‌گشایند، و اگر بگشایند و بگویند: در عالم هستی یک وجود مستقلّ و مختار و ذی اراده و یک وجود علیم و سمیع و قدیر و بصیر و حیّ و قیوم بیش نیست، و همه موجودات بطور کلی فانی محض در برابر آن وجودند، مردم ایشان را زندیق و کافر می‌شمردند و می‌گویند: شما چگونه به این قدرتها و مراکز عظمت و حیات و علم در دنیا می‌گوئید: بی اثر، و آنها را فانی محض می‌دانید؟! چگونه این فرعونها و نمرودها و شیطان را مقهور و مسخر امر حقّ می‌دانید؟! این نیست مگر عین کفر و نسبت کار قبیح و زشت را به خدا دادن. امّا نمی‌دانند که فرق است میان تکوین و تشریح. عالم تکوین و ایجاد و وجود در

راهی برای خود در حرکت است، و مسائل عالم
تشریح مسائل دگری است، و نباید با هم مخلوط و
ممزوج شوند؛ و الا همین تکفیرها و تفسیقها پیدا
می شود.

نقل محیی الدین از حضرت سجّاد، اشعار

کتمان توحید را

عجیب اینجاست که خود محیی الدین عربی در
مقدمه «فتوحات» به کلام حضرت سیدالعبادین و
إمام السّاجدین علیه السّلام استشهاد نموده، و دو بیت
از آن حضرت را در این باره نقل می کند.

محیی الدین می گوید: اگر کتمان سرّ لازم نبود و
أسرار توحید برای جمیع مردم قابل ادراک بود، لم یکن
لِقَوْلِ الرَّضِيِّ مِنْ حَفْدَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَ سَلَّمَ مَعْنِي إِذْ قَالَ:

يَا رَبِّ جَوْهَرِ عِلْمٍ لَوْ أَبْوَحُ بِهِ *** لَقِيلَ

لِي أَنْتَ مِمَّنْ يَعْبُدُ الْوَتْنَا

وَ لَأَسْتَحَلَّ رِجَالٌ مُسْلِمُونَ دَمِي *** يَرُونَ

أَقْبَحَ مَا يَأْتُونَهُ حَسَنًا

^۱ «فتوحات مكيه» طبع مطبعة اميريّه - مصر، ج ۱، مقدّمه كتاب، ص ۳۲ ؛
أقول: مجموع اين اشعار چهار بيت است:

إِنِّي لَأَكْتُمُ مِنْ عِلْمِي
جَوَاهِرُهُ *** ***
كَيْلَا يَرَى الْحَقَّ ذُو
جَهْلٍ فَيَفْتِنَا

وَقَدْ تَقَدَّمَ فِي هَذَا أَبُو حَسَنِ *** إِلَى
الْحُسَيْنِ وَأَوْصَى قَبْلَهُ الْحَسَنًا ***

با دو بيتى كه محيى الدين ذكر نموده است. در ج ۷، ص ۳۵ و ۳۶ «الغدير»
اين اشعار را از آنحضرت نقل نموده است، و در پاورقى آن گويد: آلوسى
در تفسيرش ج ۶، ص ۱۹۰ از آن حضرت آورده است.
و أقول اينكه: مرحوم محقق فيض كاشانى در مقدمه كتاب «وافى» و در
«الأصول الأصيله» ص ۱۶۷ از حضرت حكايه نموده است. و محدث
أرموى در تعليقه بر آن گويد: نسبت اين اشعار به حضرت امام زين العابدين
عليه السلام مشهور است و در غالب از كتابهاى مصنف (ره) از حضرت
مأثور، حتى غزالى در كتب خود نقل کرده است و به آن حضرت نسبت داده
است.

و عبدالوهاب شعرائى در «اليواقيت و الجواهر» طبع مكتبه الحبلى (سنه
۱۳۷۸) در مقدمه آن در ج ۱، فصل ثالث في بيان إقامة العذر لأهل الطّريق
في تكلمهم في العبارات المغلقة علي غيرهم، در ص ۲۱ از محيى الدين
حكايه مي كند كه: نقل الإمام الغزالي في «الإحياء» وغيره عن الإمام زين
العابدين علي بن الحسين رضی الله عنه أنه كان يقول: در اينجا آن دو بيت
وارد در «فتوحات» را ذكر مي كند و پس از آن مي گويد: قَالَ الْغَزَالِيُّ: وَ
المراد بهذا العلم الذي يستحلون به دمه هو العلم اللدني الذي هو علم
الأسرار لا من يتولى من الخلفاء و من يعزل كما قاله بعضهم. لأن ذلك لا
يستحل علماء الشريعة دم صاحبه و لا يقولون له: أنت ممن يعبد الوثن -

«برای گفتار شخص پسندیده و پاکیزه از دودمان
علی بن ابی طالب صلی الله علیه و سلم دیگر
معنی ای موجود نبود در وقتی که گفت:

ای چه بسیار از آن علوم جوهریه اصیله را که در
من است، و اگر بدان لب بگشایم تحقیقاً به من
می گویند: توبت پرست می باشی. و جمعی از مردان
مسلمان بدین جرم خون مرا حلال می شمردند؛ آنان
زشت ترین کردار خود را نیک می دانند.»

خوب توجه کنید! اینجا حضرت می گوید: حقائق
را که من از توحید فهمیده ام در نزد مردم اُبت پرستی
است؛ آن مردمی که زشت ترین کار خود را که عین
شُرک است خوب و عمل نیکو می دانند. یعنی ایمان
من با همین ایمان مردم کاملاً در دو جهت متعکس
قرار گرفته است. آنچه من از توحید می دانم این مردم
شُرک می دانند؛ و آنچه این مردم از اسلام و مسلمانی
می دانند و کارهای خود را از روی نیت و عقیده خوب
انجام می دهند و حجّ می کنند و جهاد می نمایند و سائر

انتهی. فتأمل فی هذا الفصل فإنه نافع لك و الله يتولى هداك

اعمال نیکو را انجام می‌دهند و به همین جهت از روی
عرق مسلمانان خون مرا حلال می‌شمارند تمام این اعمال
چون با دیدار جمال حق و انکشاف وحدت او نیست
فلهذا به خود نسبت می‌دهند و خود را کانون فعل و
عمل و اختیار می‌پندارند این اعمالشان قبیح‌ترین و
نازیباترین افعال است اگرچه بصورت ظاهر همه
خیرات است آدرس است و بحث و تعلیم و تعلم اما
چون صبغه وحدت به خود نگرفته و زنگار انانیت و
منیت از روی آنها برداشته نشده است لهذا عامل
خبیث‌ترین افعال و قبیح‌ترین اعمال می‌باشد. فتأمل یا
أخي و أرسِلْ فِكْرَكَ حَتَّى يُحْطِرَ عَلَيَّ بِأَلِكِ مَا لَمْ يُحْطِرْ قَبْلَ
التَّأْمَلِ فِي هَذِهِ الْمَعَانِي عَلَيْهَا!

البته آن کس که تمام موجودات را با دیده توحید
می‌بیند، طور دیگری مشاهده می‌کند؛ وگرنه حضرت
نمی‌فرمود: من از بیان علم خودم کتمان دارم و آن را
ابداً به زبان نمی‌آورم.

بنابراین، راه چاره و راه منحصر آن است که: ما با
قدم صدق در صراط توحید قدم زنیم و به دیده و

مشاهده حضرت امام سجّاد نائل گردیم، در آنوقت امامت او و مأمومیّت ما صدق می کند؛ نه آن که بر همین درجه ادراک خودبمانیم و درجا بزنیم و زنگار شرک را که أَقْبَحُ ما نأْتی است از دل نزدائیم و چشمان رمد آلوده خود را برای دیدار إشراق شمس جهانتاب معالجه ننمائیم؛ آنوقت خود را حقّ و مُدْرَكَات فعلیه خود را حقّ بدانیم، و چون دستمان به تکفیر و تفسیق امام سجّاد نمی رسد و در این زمان از عهده مان ساخته نیست که خونش را بریزیم، دست به تکفیر و تفسیق عرفاء بالله و اولیای حقّ همچون محیی الدّین عربی بزنیم، و هر بیچاره مفلوک و شوریده را به نام تصوّف و قول به وحدت وجود بکشیم، و درویش کشتی معنی و ظاهراً شیوه مان گردد.

پاسخی که ما در اینجا درباره قول به وحدت وجود آوردیم، غیر از جوابهائی است که شهید فضل و ولایت و علم و درایت مرحوم قاضی سیدنورالله شوشتری در «مجالس المؤمنین» می دهد.^۱ پاسخ ما

^۱ «مجالس المؤمنین» طبع سنگی، مجلس ششم، ص ۲۸۳

روشن تر و بی پرده تر است ؛ و با این بیانی که عرض شد، معلوم شد که: انکار وحدت وجود یعنی انکار استقلال در ربوبیت و خلاقیت حضرت باری تعالی شأنه العزیز.

بنابراین منکر وحدت وجود، منکر توحید است ؛ و مبارز و معارض و منخاصم با آیات مبارکاتی که ذکر شد.^۱

^۱ روح مجرد، ص ۳۷۰.